



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۲۳ بهمن ۱۴۰۰

موضوع جزئی: عقد نکاح - اقسام نکاح - بررسی مشروعیت نکاح منقطع - ادله مشروعیت

مصادف با: ۱۰ رجب ۱۴۴۳

دلیل اول: آیه ۲۴ سوره نساء - دسته اول اشکالات - اشکال اول و بررسی آن - اشکال دوم و بررسی آن

جلسه: ۷۹

سال چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در ادله مشروعیت نکاح منقطع یا نکاح موقت بود. عرض کردیم به چند دلیل برای مشروعیت این نکاح استدلال شده است. دلیل اول، آیه ۲۴ سوره نساء بود؛ گفتیم این آیه دلالت بر مشروعیت دارد و شواهدی هم بر این مدعا ذکر کردیم. شاهد اول که از آن تعبیر کردیم به شاهد ایجابی، مربوط به این بود که مقصود از «استمتعتم» در آیه، نکاح منقطع است. شاهد دوم که از آن تعبیر کردیم به شاهد سلبی، این بود که «ما استمتعتم» نمی تواند به معنای نکاح دائم باشد؛ سه قرینه هم بر این مدعا ذکر شد. شاهد سوم هم وجود دارد و آن هم روایات است؛ برخی روایات شاهد بر این است که منظور از «استمتعتم» در آیه، نکاح موقت است. البته این را ارجاع دادیم به دلیل دوم که در آن روایات را ذکر می کنیم.

اشکالات دلیل اول

علی‌ای حال بحث رسید به بررسی اشکالاتی که بر استدلال به این آیه وارد شده است. چندین اشکال اینجا مطرح شده که می بایست آنها را مورد بررسی قرار دهیم. این اشکالات را شاید بتوانیم بگوییم دو دسته هستند: دسته اول اشکالات در واقع مجموعاً به خود این آیه مربوط است و اینکه دلالت بر مدعا ندارد. دسته دوم اشکالات برمی گردد به اینکه آیه درست است که بر مشروعیت نکاح منقطع دلالت دارد، لکن نسخ شده است. البته مسأله نسخ خودش به دو نحو قابل تقریر است. تارة سخن از نسخ همین آیه است، بر فرض اینکه این آیه دلالت بر مشروعیت نکاح موقت داشته باشد. تقریر دوم یا بیان دوم برای نسخ، نسخ حکم مشروعیت نکاح منقطع است که چه بسا مشروعیت به دلیل دیگری ثابت شده باشد و کاری به خصوص این آیه ندارد. لذا این را باید به دقت از هم تفکیک کنیم؛ ان شاء الله در ادامه این را ذکر خواهیم کرد.

دسته اول

اشکال اول

اشکال اول این است که اساساً این آیه بر معنای لغوی حمل می شود. این مطلب را بعضی از مفسرین گفته اند و ما قبلاً هم اشاره کردیم. می گویند به طور کلی این آیه بر معنای لغوی خودش حمل می شود و اساساً دلالت بر نکاح موقت و نکاح متعه ندارد، چون «استمتعتم» باید حمل شود بر نکاح دائم؛ با این بیان که درست است که «استمتعتم» باب استفعال است، یعنی طلب تمتع باید معنا شود. ولی ایجاد علقه نکاح به نوعی طلب تمتع است؛ یعنی کسی که زنی را به نکاح خودش درمی آورد در واقع می خواهد از او متمتع شود. پس تمتع یعنی التذاذ و بهره بردن، و استفعال هم در اینجا با همان نکاح تحقق پیدا می کند. کسی که زنی را به نکاح خودش درمی آورد، در حقیقت دارد طلب تمتع می کند. پس «استمتعتم» یعنی هر کسی که نکاح کند. لذا نباید

استیحا ش داشت که مثلاً باب استفعال اینجا ذکر شده و باب استفعال چه ربطی به نکاح دارد؛ نه، استمتاع یعنی طلب التمتع و این دقیقاً در مورد کسی که ایجاد علقه نکاح می‌کند، صادق است. البته بعضی‌ها برای توجیه این مطلب گفته‌اند اساساً استمتاع مبین تأکید در تمتع است؛ یعنی «س» و «ت» در استمتاع برای تأکید است و معنای طلب ندارد؛ استمتاع یعنی همان تمتع. به جای اینکه بگویند هر کسی از شما تمتع می‌کند فله کذا، با تأکید آن را بیان کرده است.

پس یک دیدگاه این است که استمتاع را در باب استفعال می‌پذیرد، منتهی تلاش می‌کند که نکاح را منطبق کند با این باب و بگوید ایجاد علقه نکاح خودش نوعی طلب التمتع است. پس اینکه در باب استفعال قرار گرفته مشکلی ایجاد نمی‌کند. یک دیدگاه هم این است که اساساً معنای طلب در آن نیست؛ باب استفعال به معنای طلب نیست بلکه تأکید است و معنای تأکید را می‌رساند، و الا استمتاع یعنی تمتع. ولی هر دو در این جهت مشترک‌اند که اینجا معنای لغوی تمتع مقصود است؛ معنای لغوی هم مصداقی که برای آن می‌توانیم ذکر کنیم که از نظر شارع هم پذیرفته شده باشد، نکاح است. چون عرض کردم تمتع محتمل برای صور دیگری هم هست، دو سه احتمالی که در ابتدای بحث ذکر کردیم، ولی آنها قطعاً اینجا مقصود نیست؛ تمتع در غیر قالب نکاح یا تمتع به غیر التذاذ جنسی، اینها هیچ کدام در اینجا مقصود نیست. تمتع به معنای لغوی اینجا با توجه به سیاق آیاتی که این آیه در آن قرار گرفته، بر نکاح منطبق می‌شود و نه معنای دیگر. این در واقع بیانی است برای استدلال به این آیه که مثلاً این آیه دارد در مورد نکاح دائم بحث می‌کند.

بررسی اشکال اول

این اشکال را در ضمن بحث‌های گذشته پاسخ دادیم و به وضوح معلوم شد که اساساً امکان اینکه «استمتعتم» را بر معنای لغوی حمل کنیم وجود ندارد؛ حداقل آن شاهد دوم که در بُعد سلبی ذکر کردیم و سه قرینه بر آن اقامه کردیم، موانع جدی حمل «استمتعتم» بر نکاح دائم هستند. چطور در نکاح دائم می‌تواند سخن از اجور و اجر به میان بیاورد؟ یا چطور می‌تواند پرداخت اجر یا مهریه متوقف بر استمتاع باشد؟ چون در نکاح این چنین نیست. این قرائن را ذکر کردیم؛ لذا حمل «استمتعتم» بر معنای لغوی و نکاح دائم، واضح البطلان است و نمی‌توانیم به آن ملتزم شویم. در کنار این، قاعده اصولی هم هست که در دوران حمل یک لفظ در قرآن بر معنای لغوی و معنای شرعی، قطعاً بر آن معنای اصطلاحی و شرعی و عرفی حمل می‌شود؛ و اینجا در آن زمان حتماً این معنا در اذهان مسلمانان مرتکز بوده و شیوع داشته و نظایر و قرائن آن را هم بیان کردیم. بنابراین اشکال اول قطعاً وارد نیست.

اشکال دوم

اشکال دوم این است که این آیه با آیات قبل سازگاری ندارد؛ اینکه در آیات قبل سخن از نکاح دائم است، غرض و قصد از نکاح هم احسان و پاکدامنی و عفت است؛ در آیات قبلی اگر ملاحظه بفرمایید بیان شده که نکاح که می‌خواهد صورت بگیرد، برای حفظ عفت و پاکدامنی و خویشننداری از انجام گناه و معصیت است؛ و این غرض و قصد در نکاح منقطع وجود ندارد. لذا نمی‌شود بگوییم این آیه مربوط به نکاح منقطع است. چون قصد در نکاح موقت عفت و احسان نیست؛ او فقط به یک چیز فکر می‌کند و آن هم اطفاء الشهوة است. مثلاً زنی که خود را به عقد دیگری درمی‌آورد و بعد از آن به عقد شخص دیگری غیر از آن شخص اول درمی‌آید و همینطور تغییر می‌کند همسران او، چطور می‌توانیم بگوییم او احسان دارد؟ آن عفت و پاکدامنی که برای زنان در نکاح خواسته شده و در این آیات مجموعاً مورد توجه و تأکید قرار گرفته، این مسلماً در مورد زنی که می‌تواند

به عقد اشخاص مختلف درآید، صدق نمی‌کند. آن وقت چطور می‌شود همه آن آیات که برای زنان این هدف و قصد و این مسأله را مطرح کرده، اینجا اجازه دهد برخلاف آن عمل شود. به علاوه، در مورد مردان هم این به یک نوعی تحقق پیدا می‌کند؛ یعنی مردانی که به سراغ نکاح موقت می‌روند، اینها دیگر آن احسان و عفتی که باید داشته باشند را ندارند. این اشکالی است که از منظر دیگری به این آیه وارد شده است. عبارت مستشکل این است: «النظم و الاسلوب یا بآه کما هنا فان المتمتع بالنکاح الموقت لا یقصد الاحسان دون المسافحة بل یكون قصده الاول المسافحة فان کان هنا نوع ما من احسان نفسه و منعها من التثقل فی دمن الزنا، فانه لا یكون فیہ شیء ما من احسان المرأة التي توجر نفسها کل طائفة من الزمن لرجل»؛ پس می‌گوید نکاح موقت با مسأله احسان که به عنوان غرض از نکاح بیان شده سازگار نیست؛ این اصلاً احسان نیست؛ در حقیقت قصد اول او همان مسافحه است، یعنی اطفاء شهوت و امثال آن.

بررسی اشکال دوم

این اشکال هم وارد نیست؛ چون:

اولاً؛ اینکه می‌گوید با نظم و اسلوب آن آیات سازگار نیست، به چه دلیل؟ اگر طبق این آیات قصد و هدف از نکاح، احسان و عفت و پاکدامنی است و ازدواج باید به این قصد باشد، اما به چه دلیل این قصد در مورد نکاح موقت تحقق پیدا نمی‌کند؟ آیا نکاح موقت نمی‌تواند به این هدف صورت بگیرد؟ همان هدفی که نکاح دائم تعقیب می‌کند، در نکاح موقت هم می‌تواند باشد. یعنی این هم یک راه و مسیری برای حفظ احسان است؛ این خودش یک طریقی برای حفظ عفت و پاکدامنی است. اینکه مثلاً در این مورد هم عده لازم است، احکام و شروطی ذکر شده، اینها همه مقید کرده نحوه استمتاع را در نکاح موقت و هدف در آن احسان است.

سؤال:

استاد: آن بحث دیگری است؛ ما فعلاً کاری نداریم که آیا این مطلق است یا مقید به صورت و شرایط خاص؛ ما فعلاً اصل مشروعیت را می‌خواهیم ثابت کنیم. بله، اینجا بعضی‌ها می‌گویند این یک حکم شرعی است برای شرایط خاص؛ این را بعداً بررسی می‌کنیم تا ببینیم ادله چه اقتضایی دارد؛ آیا ادله اطلاق دارد یا این را در شرایط خاص مشروع دانسته است. ما فعلاً اصل مشروعیت را ثابت کنیم؛ قیود آن را بعداً بررسی می‌کنیم.

سؤال:

استاد: اشکال دوم منحصرأ در مورد این آیه است؛ ما فعلاً با امور دیگر کاری نداریم.

اشکال دوم می‌گوید این آیه را نمی‌توانیم حمل بر نکاح موقت و منقطع کنیم؛ چرا؟ چون قبل و بعد این آیات به نوعی بیان شده که اگر بخواهیم این را حمل بر نکاح منقطع کنیم، با نظم و اسلوب آن آیات سازگار نیست. عرض ما این است که این هیچ منافاتی با آن نظم و اسلوب ندارد. یعنی در نکاح منقطع هم این هدف می‌تواند محقق شود و احکامی که در این نکاح بیان شده، مثل عده، این خودش به وضوح این مطلب را اثبات می‌کند که اینجا هم احسان وجود دارد. اینکه می‌گوید باید عده نگه دارد یا می‌گوید باید عقد باشد و مدت معلوم شود و مهریه باید ذکر شود، اینها همه برای این است که جلوی عدم احسان را

بگیرد.

ثانیاً: ایشان از یک طرف می‌گویند نکاح یعنی وطی؛ از طرف دیگر می‌گویند سفاح به معنای صب الماء است، یعنی انزال المنی. اگر معنای سفاح این باشد و نکاح را به معنای وطی بدانند، این نتیجه‌اش آن است که نکاح و سفاح که در این آیات مقابل هم قرار گرفته‌اند، دیگر مقابل هم نباشند. هیچ تقابلی و تغایری بین سفاح و نکاح نباشد. این چیزی است که از سخن ایشان استفاده می‌شود؛ اگر شما سفاح را به این معنا بگیرید، نکاح را هم به معنای وطی بدانید، لازمه‌اش آن است که پس سفاح و نکاح یکی باشد.

ثالثاً: به علاوه، آنچه که از این سخن لازم می‌آید، این است که نکاح دائم یک نوعی سفاح باشد؛ چون بالاخره در نکاح دائم اگر کسی به قصد اطفاء الشهوة نکاح کند، این هم باید طبق این بیان، سفاح بشود. اگر کسی برای این منظور ازدواج کند، آیا این ازدواج سفاح است؟ هیچ‌کسی چنین حرفی نمی‌زند. مگر در ازدواج باید امور معنوی مدنظر باشد؟! البته مراتب نکاح و افراد متفاوت است؛ ممکن است کسی واقعاً مقاصد عالی‌های از نکاح داشته باشد، که نکاح او هم عبادت می‌شود. ولی اگر کسی چنین مقاصدی نداشته باشد و صرف اطفاء الشهوة مدنظر او باشد، نکاحش باطل است؟ کسی این نکاح را مصداق سفاح می‌داند؟ قطعاً اینطور نیست. یعنی با این ملاکی که ایشان در اینجا اشکال کرده، در حقیقت باید نکاح دائم را هم مثل سفاح بدانند، برای کسی که قصد او اطفاء الشهوة باشد.

پس چند پاسخ به اشکال دوم می‌توان داد که اولاً در نکاح منقطع هم مثل نکاح دائم احسان می‌تواند محقق شود، نکاح منقطع هم می‌تواند به شکلی واقع شود که تمام آن اموری که در نکاح دائم وجود دارد و شما به واسطه آن احسان را بر آن منطبق می‌کنید، اینجا هم این کار را بکنید. ثانیاً این بیان اقتضا می‌کند که به طور کلی بین نکاح و سفاح مرزی وجود نداشته باشد و نکاح و سفاح به یک معنا باشد. ثالثاً این سخن لازمه‌اش این است که تمام موارد نکاح دائم هم نوعی سفاح باشد در جایی که قصد شخص ناکح صرفاً اطفاء الشهوة باشد. بنابراین این اشکال هم به نظر می‌رسد قابل قبول نیست.

سؤال:

استاد: ممکن است بعداً در زمره ادله‌ای که برای مشروعیت نکاح منقطع اقامه می‌شود، یکی همین باشد که شما می‌گویید؛ ولی ربطی به این آیه ندارد. ما فعلاً در مورد این آیه بحث می‌کنیم. اشکال این بود که این آیه اگر بخواهد حمل بر نکاح منقطع شود، با آیات قبل و بعد سازگار نیست، به دلیل اینکه آنها می‌گویند قصد از نکاح دائم، احسان است و در اینجا احسان نیست. ما می‌گوییم این حرف باطلی است. آن چیزی که شما می‌گویید که فلسفه اینها یکی است و خیلی جاها همان اغراض دنبال می‌شود، این خودش دلیل مستقلی است، با قطع نظر از این آیه.

سؤال:

استاد: در بعضی از فرهنگ‌ها اینطور نیست؛ بخشی از اینها برمی‌گردد به آداب و رسوم و فرهنگ‌های اقوام و ملت‌ها. بله، ممکن است همین مقدار را هم بگویند زنا است. چه اینکه عده زیادی این عقیده را دارند و این را خوب نمی‌دانند. این آقا می‌گویند آیات یک هدف را و یک مسأله را برای ازدواج ذکر کرده و آن هم احسان است. یعنی کسی که ازدواج می‌کند، قصد او احسان و پاکدامنی باشد و این در مورد نکاح منقطع منطبق نیست و نمی‌شود همه آیات که فلش آن به سمت احسان است،

یک دفعه در وسط آنها یک آیه‌ای که یک نوع نکاحی را مطرح کرده باشد که در آن احسان تحقق پیدا نمی‌کند. ما می‌گوییم چه کسی گفته احسان تحقق پیدا نمی‌کند؟ پاسخ ما رد این ادعا بود که محصل آن سه چهار نکته‌ای بود که عرض کردیم، به ایشان داریم می‌گوییم به چه دلیل شما می‌گویید در نکاح منقطع احسان، عفت و پاکدامنی تحقق پیدا نمی‌کند؟ اینکه در عرف چطور قضاوت می‌کنند، اینها بحث‌های دیگری است. ما فعلاً می‌گوییم اینجا احسان در نکاح منقطع هم تحقق پیدا می‌کند. ... مگر ملاک انطباق و عدم انطباق احسان چیست؟ احسان یعنی عفت و پاکدامنی؛ من دارم می‌گویم آن احسانی که شما می‌گویید، این اگر در مقابل سفاح و زنا باشد، پس لازمه‌اش این است که کسی که حتی نکاح دائم هم می‌کند و قصد او فقط اطفاء الشهوة باشد، اینجا می‌توانیم بگوییم این نکاح باطل است چون احسان در آن نیست؟ اصلاً می‌خواهد اطفاء الشهوة کند؛ درست است این اطفاء الشهوة می‌خواهد کند ولی می‌خواهد اطفاء الشهوة را در چهارچوب قوانین شرعی انجام دهد. این چه اشکال دارد که اطفاء الشهوة در نکاح منقطع و در چهارچوب همان قوانین شرعی و دینی صورت بگیرد. ... شما چه عرفی را می‌گویید؟ ...

سؤال:

استاد: یعنی اگر مسأله احسان و انطباق نکاح دائم فقط بر احسان مدنظر باشد، این آیات در مورد «او ما ملکت ایمانهم» دارد؛ آنجا که اصلاً این مسأله مطرح نیست و صرفاً اطفاء الشهوة است. آنجا چطور شما این حرف را می‌زنید؟ ما کاری نداریم که در قیاس با این یا با آن؛ می‌خواهیم ببینیم مقصد از نکاح و قصد از نکاح چیست؛ آیا واقعاً این آیات قصد را فقط احسان قرار داده؟ آن یکی از اموری است که در مورد نکاح مورد نظر است. پس با این استدلال نمی‌شود بگوییم که حمل «ما استمتعتم» بر نکاح منقطع، موجب می‌شود که نظم و اسلوب آیات بهم بخورد. نه، این را توضیح دادیم که اینطور نیست. «او ما ملکت ایمانهم» یک شاهد واضح و روشنی است بر این مطلب.

از دسته اول، دو سه اشکال دیگر باقی مانده که در جلسه آینده بیان خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»